

سیاست خارجی باراک اوباما در غرب آسیا و شمال آفریقا

تا سال ۲۰۱۵

محمدجعفر جوادی ارجمند^۱

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران

امین پرهیزکار

دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه دانشگاه تهران

احسان خضری

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت ۹۵/۳/۹ - تاریخ تصویب ۹۵/۹/۵)

چکیده

گرچه بیشتر منتقدان استراتژی منطقه‌ای باراک اوباما معتقدند که اوباما فاقد یک دید استراتژیک است، اما این استدلال، نادرست به نظر می‌رسد. اوباما زمانی به مسند ریاست جمهوری نشست که ایمان داشت کاهش حجم عظیم تعهدات نظامی و سرمایه‌گذاری سیاسی در غرب آسیا جزو منافع حیاتی امنیت ملی آمریکاست.

اشغال عراق و جنگ گسترده با تروریسم، ایالات متحده را به‌خصوص در زمان بحران اقتصادی دچار مشکل کرد. متعادل‌سازی حضور آمریکا در منطقه، تنها به معنای کاهش حضور مادی نبود، بلکه همانطور که سوریه، لیبی و یمن نشان دادند، شامل اعمال سیاست خوددارانه نیز می‌باشد؛ به این معنی که در منازعات، آمریکا عقب بنشیند و از متحدان خود بخواهد که در قبال امنیت خودشان مسئولیت بیشتری را متقبل شوند.

این پژوهش نشان می‌دهد که اوباما به‌طور پیوسته از این سیاست پیروی کرده و کاملاً در مقابل تلاش‌هایی که در جهت مخالف این ایده هستند، مقاومت می‌کند. هرچند این برنامه‌ای نیست که در واشنگتن مورد علاقه همگان باشد، اما نوعی استراتژی روشن و جامع است که باعث شد اوباما، در قبال مسائلی که فکر می‌کرد در حد منافع امنیت ملی مهم هستند، اقدامات لازم را اتخاذ کند: مسائلی نظیر برنامه هسته‌ای ایران، تروریسم، منازعه فلسطینی-اسرائیلی، جنگ عراق و به‌ویژه تحولات اخیر در منطقه.

واژه‌های کلیدی: آمریکا، استراتژی امنیتی، غرب آسیا، عراق، لیبی.

Email: mjjavad@ut.ac.ir

^۱ نویسنده مسئول

فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال نهم، شماره ۳۶، زمستان ۱۳۹۵

مقدمه

جایگاه مهم و ابرقدرتی آمریکا در نظام بین‌الملل باعث شده است تا تلاش برای حضور گسترده و ایفای نقش هژمون در مناسبات جهانی، از اصول ثابت سیاست خارجی واشنگتن در دهه‌های اخیر محسوب گردد. اتحادیه اروپا، آمریکای لاتین، آسیای شرقی، آسیای میانه و قفقاز، آفریقا و نیز غرب آسیا از مناطقی هستند که هر یک سهمی در سیاست‌گذاری خارجی و امنیتی کاخ سفید بر عهده دارند. در این بین، غرب آسیا و شمال آفریقا از حوزه‌های راهبردی و استراتژیکی است که به‌واسطه مختصات برجسته‌اش، جایگاهی مهم در دکترین سیاست خارجی آمریکا ایفا می‌کند. از ویژگی‌های این حوزه جغرافیایی موقعیت ممتاز ژئوپلیتیکی، حجم عظیم منابع انرژی و سنت دیرینه تمدنی و مذهبی است. علاوه بر این، وجود دولت اسرائیل به‌مثابه هم‌پیمان راهبردی آمریکا و نیز بازیگران رقیب با هویت‌های ناهمسو و فضای متلون کنشگران ملی و فروملی که بعضی گرایش‌های ضدآمریکایی دارند، اهمیت این منطقه را در منظومه فکری دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده به خوبی نمایان می‌سازد. تحولات سوریه و قیام‌های مردمی در تونس، مصر، لیبی، یمن و بحرین؛ همچنین امکان تغییر ژئوپلیتیک منطقه و برهم خوردن موازنه قدرت به سود جریان ضدآمریکایی موجب شده است تا بررسی دکترین سیاست خارجی و امنیتی دولت آمریکا در دوران زعامت دموکرات‌ها بر کاخ سفید از اهمیت وافر برخوردار گردد.

پرسش اساسی این پژوهش آن است که سیاست خارجی اوباما در آسیای غربی و شمال آفریقا دارای چه ویژگی‌هایی است؟ فرضیه اصلی ما آن است که رویکرد اوباما بر خلاف سیاست‌های یک جانبه‌گرایانه و نظامی‌بوش، توجه به هماهنگی با بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در حل و فصل چالش‌ها، اکراه به استفاده از نیروی نظامی مگر در شرایط منتهی به تهدید مستقیم، منافع حیاتی آمریکا و در نهایت مسئولیت‌دهی بیشتر و مشارکت‌دهی به متحدان منطقه‌ای در مناقشات جاری است.

۱. چهارچوب نظری

واقع‌گرایی عملاً قدیمی‌ترین و مسلط‌ترین نظریه در روابط بین‌الملل است؛ به نحوی که نوعاً آنچه جریان اصلی روابط بین‌الملل خوانده می‌شود همان واقع‌گرایی است. واقع‌گرایی برای تبیین روابط بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی بر این اصول و مفاهیم بنیادی تکیه می‌کند: قدرت‌محوری، دولت‌محوری، منافع ملی، موازنه قوا، وضعیت طبیعی، عقلانیت و بقا (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۲: ۲۸). واقع‌گرایان قائل به محیط آنارشیک بین‌الملل هستند و اصل بقاء را

حیاتی‌ترین ارزش دولت‌ها - کارگزاران اصلی سیستم بین‌الملل - می‌دانند. واقع‌گرایی، سنت حاکم بر روابط بین‌الملل در دوران جنگ سرد بود.

واقع‌گرایی نوکلاسیک عنوانی است که به مجموعه‌ای از آثار در روابط بین‌الملل داده می‌شود که در تبیین سیاست خارجی و فراتر از آن، در توضیح روابط بین‌الملل، از بسیاری از بینش‌های واقع‌گرایی استفاده می‌کنند و برآنند که گستره و بلندپروازی سیاست خارجی یک کشور در وهله نخست ناشی از جایگاه آن در نظام بین‌الملل و به‌ویژه توانمندی‌های آن در حوزه نظامی است؛ اما در عین حال تأکید دارند که تأثیر این توانمندی‌ها بر سیاست خارجی غیرمستقیم و پیچیده است؛ زیرا فشارهای نظام باید از طریق متغیرهای میانجی در سطح واحدها ترجمه شوند؛ به همین دلیل است که آن‌ها نوکلاسیک‌اند. (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۱۲۹)

واقع‌گرایی نوکلاسیک بر دو نوع تهاجمی و تدافعی است؛ در رویکرد تهاجمی، آناشری بین‌المللی اهمیت زیادی داشته، فشارهای بین‌المللی قدرت بالایی دارد، نسبت به تفاوت‌های داخلی کشورها بی‌تفاوت بوده و منافع و اهداف دولت‌ها انطباق ناپذیر است. سیاست‌های تجاوزکارانه و توسعه‌طلبانه نتیجه محتوم اتخاذ چنین رویکردی است. در رویکرد تدافعی کوشیده می‌شود تا حد مقدور از وقوع جنگ از طریق ایجاد نهادهای امنیتی (ائتلاف‌ها، پیمان‌ها و غیره) جلوگیری گردد. در مشی تدافعی، دولت‌ها رفتاری تهاجمی نخواهند داشت و تنها در شرایطی که احساس کنند تهدیدی علیه آنان وجود دارد نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند و این واکنش نیز اغلب در سطح ایجاد موازنه و بازداشتن تهدیدگر است. تنها در شرایطی که معضل امنیت خیلی جدی شود، واکنش‌های سخت‌تری به شکل بروز تعارضات رخ خواهد نمود (همان: ۱۳۳). اینکه دولت‌ها، واحدهای اصلی و بازیگران عقلایی در محیط آناشریک و سخت آشوب‌زده بین‌المللی هستند، از وجوه اشتراک دو رویکرد تهاجمی و تدافعی است.

اصول سیاست خارجی اوباما پیوندی نزدیک با نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک دارد و این نظریه می‌تواند تبیین مناسب‌تری از سیاست خارجی اوباما در دوران ریاست‌جمهوری‌اش ارائه دهد. اوباما در تصمیمات اصلی سیاست خارجی آمریکا در قالب یک واقع‌گرا عمل کرده است. دکترین واقع‌گرایانه اوباما (در قالب متغیر مستقل) تمرکز و جهت‌گیری سیاست خارجی ایالات متحده (در قالب متغیر وابسته) را دچار تغییر کرده و سیاست‌های بکارگرفته شده و تصمیمات کلیدی دولت وی به‌عنوان شاخص‌های مهم و قابل توجه در این راستا بر این نکته صحنه می‌گذارد (ملکی و دیگران، ۱۳۹۵: ۸۲).

۲. دکترین بوش

در ژانویه سال ۲۰۱۵ سند استراتژی امنیت ملی دولت اوپاما منتشر شد، اندیشمندان و متفکران زیادی به تحلیل و بررسی این سند پرداخته‌اند، هرچند عده ای از اندیشمندان اصولاً باراک اوپاما را فاقد برنامه استراتژیک می‌دانند و صرفاً او را ادامه دهنده دکترین امنیت ملی دوره‌ی دوم بوش می‌دانند (Washington post, 2011: 1) و عده‌ای دیگر نیز بر این باورند که اوپاما دکترین مشخصی را در قبال منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا دنبال می‌کند؛ اما همه صاحب‌نظران موافقند که سیاست‌های بوش تأثیر به‌سزایی بر رفتار دولت اوپاما داشته است؛ برای مثال «از اولویت‌های مهم دولت اول اوپاما خارج کردن سربازان آمریکایی از افغانستان و عراق بود که طی چهار سال، تعداد آنها را از ۱۸۰ هزار به ۱۵ هزار رساند» (NSS, 2015: 7) «که البته مورد انتقاد برخی از کارشناسان - از جهت اینکه صرفاً واکنشی به سیاست بوش بوده و عواقب خروج از عراق بررسی نشده است - قرار گرفت» (Cordesman, 2015: 1). واضح است که اوپاما مجبور بود با میراث دوران بوش دست و پنجه نرم کند؛ از این جهت، نگاه کوتاه به دوران بوش به‌عنوان نقطه عزیمت این پژوهش ضروری است.

«ما در مورد عملیات یک‌جانبه، در صورت لزوم درنگ نخواهیم کرد». این موضع بوش در سند استراتژی ۲۰۰۲ بود که خبر از ظهور دکترین او می‌داد. دکترین بوش در پی هرج و مرج حادثه ۱۱ سپتامبر و براساس درصد بالای نظامی‌گری و یک‌جانبه‌گرایی تعریف شده بود و هدف اصلی آن دفاع از امنیت ملی و منافع حیاتی ایالات متحده به‌وسیله تحمیل هژمونی ایالات متحده بر جهان بود. طبق گفته ی جوزف نای، رئیس سابق شورای ملی اطلاعاتی و دستیار سابق وزیر دفاع، جرج بوش سه تغییر اساسی در استراتژی کلان آمریکا به وجود آورد: «کاهش اتکای واشنگتن به متحدان و سازمان‌های بین‌المللی، گسترش حق دیرینه انجام یک جنگ پیش‌گیرانه و حمایت از طرح دموکراسی اجباری به عنوان راه حل مسأله تروریسم در غرب آسیا و شمال آفریقا» (Nye, 2006: 144). وجه مشخصه دکترین بوش، سیاست دستورکار آزادی است که به معنای دفاع از آزادی به عنوان یک جایگزین برای استبداد و گسترش دموکراسی حتی به وسیله ابزار اجبارآمیز، در کشورهایی که توسط رژیم اقتدارگرا هدایت می‌شوند تعریف می‌شد. سیاست دستور کار آزادی، معتقد به برانگیختن یک دومینو برای دموکراسی سازی در سراسر منطقه بود. طبق گفته فرید زکریا، فرمول توضیح سیاست خارجی بوش ساده است: «جهان تک قطبی + ۱۱ سپتامبر + افغانستان = تک‌جانبه‌گرایی + عراق» (Zakaria, 2008: 223) نتیجه این سیاست‌های امپریالیستی و خودمحوارانه، زوال ذهنیت مثبت کشورهای دنیا از ایالات متحده و بروز احساسات ضدآمریکایی به خصوص در جهان اسلام بود؛ علاوه بر این،

دستور کار آزادی بعد از انتخابات سال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ در مصر و فلسطین - که موجب افزایش قدرت اسلام‌گرایان نه چندان موافق ایالات متحده شد - به سمت حمایت از متحدان منطقه‌ای و به اصطلاح ثبات منطقه کنار گذاشته شد.

دیدگاه سیاست خارجی اوباما قبل از دوره ریاست جمهوری‌اش، در مقاله‌ی سال ۲۰۰۷ وی تحت عنوان بازسازی رهبری آمریکایی ارائه شد که در کتابش با اسم «بی‌پروایی امید؛ اندیشه-ای برای بازسازی رویای آمریکا» کامل شد. این نوشته‌ها به شدت دولت بوش را نقد می‌کرد و نقطه ثقل نقدش را بر روی اشتباهات بزرگ استراتژیک در جنگ با ترور قرار می‌داد. اوباما مخالفتش با جنگ عراق را با نوشتن اینکه دولت بوش «اقدام یک‌جانبه نظامی را بر دیپلماسی، نظارت اجباری و تحریم‌های هوشمند» ارجح می‌داند و آمریکا فرصت ساختن حمایت بین‌المللی در جهت سیاست‌هایش را از دست می‌دهد، اعلام کرد. او استدلال می‌کند که جنگ عراق باعث تحریک احساسات مذهبی ضدآمریکایی در میان مسلمانان می‌شود که خود، باعث افزایش پتانسیل عملیات تروریستی می‌گردد. اوباما کلیت استراتژی دولت را با ادعای اینکه بازگشتی به امپراطوری ریگان و امپریالیسم روزولت بوده و به آمریکا اجازه می‌دهد علیه حکومت‌هایی که مورد علاقه ما نیستند جنگ پیشگیرانه کنیم، نقد می‌کند. او در فصلی از کتابش با عنوان جهان فراتر از مرزهای ما، دولت بوش و نئوکان‌ها را به خاطر استفاده یک‌جانبه از نیروی نظامی به عنوان وسیله‌ای در جهت تقویت دموکراسی به چالش می‌کشد و جنگ عراق را جنگی احمقانه با تأثیرات فاجعه‌آمیز برای روابط آمریکا و جهان اسلام می‌نامد که چهره یک ملت امپریال را در ذهن مسلمانان ترسیم می‌کند. او جنگ عراق را کاتالیزوری برای احساسات ضدآمریکایی در سراسر جهان می‌داند که باید آن را ترمیم کرد. اوباما، آمریکا را نه به عنوان ملت غیرقابل چشم پوشی بلکه به عنوان رهبری غیرقابل چشم پوشی تعریف کرده و استدلال می‌کند همانطور که هیچ ملتی نمی‌تواند به تنهایی با چالش‌های جهانی روبرو شود، هیچ چالشی بدون حضور آمریکا نیز قابل حل نیست و رهبری آمریکا را در سند استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۱۰ این چنین تعریف می‌کند: «ما نباید در کالبد یک ولی نعمت رهبری کنیم بلکه باید به عنوان یک شریک همکاری، رهبری کنیم». اوباما در کتاب بی‌پروایی امید، خود را یک آرمان‌گرا-واقعه‌گرا توصیف می‌کند؛ این چهارچوب فلسفی می‌تواند نوسانات رویکرد دولت نسبت به منطقه را که بین ارتقای دموکراسی و حفظ منافع استراتژیک تغییر جهت می‌دهد، توضیح دهد. نگاه اوباما به نظم جهانی پساآمریکایی این است که آمریکا در افول نسبی به سر می‌برد و برای حل مشکلات اساسی باید در هماهنگی با بازیگران بین‌المللی عمل کند. در نظر گرفتن قیود مالی و حد ذاتی

قدرت آمریکا و تعهداتش در قبال عراق و افغانستان، آمریکا را از پذیرش تعهدات جدید در منطقه باز می‌دارد و این دلیلی است که آمریکا را در عملیات ۲۰۱۱ لیبی مورد کرد و باعث شده است هنوز آمریکا تعهد جدی نظامی در سوریه به عهده نگیرد. اکنون به بررسی تحولات برخی کشورهای غرب آسیا و شمال آفریقا پرداخته و رویکرد سیاست خارجی دولت اوباما را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم.

۳. تونس: آغاز قیام‌های مردمی

در تونس، انتخاب اوباما، تغییر سیاست آمریکا بود؛ بر همین اساس به تدریج، حمایت از بن علی را متوقف ساخت و اجازه داد قیام مردم تونس مسیر طبیعی خود را بپیماید. در ماه‌های اولیه قیام‌های مردمی، واکنش محافظه‌کارانه اوباما باعث شد او با نقدهای زیادی مواجه شود. در این برهه عملکرد دولت اوباما با سیاست اعلام شده در سخنرانی دانشگاه الازهر هم‌خوانی نداشت. مواضع متناقض مقامات رسمی آمریکا در شروع انقلابات سال ۲۰۱۱ به خوبی نشان می‌داد که جامعه اطلاعاتی آمریکا و به تبع آن تصمیم‌گیرندگان دولت آمریکا دچار بهت‌زدگی شده و بیش از هر چیز، مشغول رصد وقایع‌اند. سرانجام، تحت فشارهای زیاد افکار عمومی علی-الخصوص در جهان عرب نسبت به تناقض رفتار اوباما با سخنرانی سال ۲۰۰۹ در قاهره، اوباما در تاریخ ۱۹ می ۲۰۱۱ طی سخنانی در وزارت خارجه، موضع خودش در قبال تحولات منطقه را اظهار کرد؛ اولین مثال آن نیز تونس بود. اوباما حمایت خود از حرکت مردمی تونس را چنین اعلام کرد: «ایالات متحده آمریکا در کنار مردم تونس می‌ماند و از خواسته‌های دموکراتیک همه مردم حمایت می‌کند» (Obama, 2011: 1). نکته قابل توجه در مورد تونس این است که تونس جزو کشورهای صادرکننده نفت یا دارای اهمیت استراتژیک برای ایالات متحده نیست تا این ملاحظات باعث شود آمریکا ثبات در تونس را فدای ارتقای مردم‌سالاری کند. به هر صورت، تونس اصلاحات دموکراتیک چشمگیری را آغاز کرد که تا امروز از چندین بحران که می‌توانست آن را به سمت دیکتاتوری برگرداند - چنانکه در مصر اتفاق افتاد - عبور کرده است. نکته قابل تأمل این است که برخی تحلیل‌گران ارشد آمریکایی استدلال می‌کنند که «راه حل نهایی کسب منافع ملی در منطقه، ارتقای دموکراسی است» (Pollack, 2015: 9)؛ از طرفی بعد از گذشت قریب به پنج سال از تحولات منطقه، تنها کشوری که حرکت به سمت مردم-سالاری را در پیش گرفته تونس است. از این جهت، سرنوشت نظام سیاسی کنونی تونس در این مقطع می‌تواند مهم تلقی شود. اگر تونس موفق به پیمودن مسیر خود شود، نشانه‌ای برای بقیه کشورهای منطقه خواهد بود و اگر شکست بخورد، طرح انجام اصلاحات تدریجی در منطقه

حتی از نظر تئوریک ضعیف می‌شود.

۴. مصر: پارادوکس منافع بلند مدت و کوتاه مدت

در بین کشورهایی که تحولات بیداری را سپری کردند، کشوری که مهمترین تأثیر را بر منافع ملی آمریکا دارد، مصر است. مصر با توجه به نکات ژئوگرافی، دموگرافی و دیپلماتیک، کشور مهمی برای منافع ملی آمریکا بوده است. مصر کانال سوئز را که سالانه هشت درصد از کل رفت و آمد دریایی از آن می‌گذرد را کنترل می‌کند. علاوه بر آن مصر عبور تعداد زیادی از ناوهای آمریکا را از طریق عبور از سوئز تسریع می‌کند که در عملیات‌های وابسته به زمان، یک امتیاز استراتژیک برای افزایش نیروهای آمریکا در مدیترانه، خلیج فارس و اقیانوس هند فراهم می‌کند؛ از طرفی با داشتن ۸۳ میلیون جمعیت بزرگترین کشور عرب است که همچنان قدرت نرم چشمگیری در جهان عرب دارد. مقر اتحادیه عرب در قاهره است؛ چنانکه دانشگاه الازهر هم که اهمیت زیادی برای عالمان جهان اسلام دارد در مصر است؛ همچنین پیمان صلح ۱۹۷۹ با اسرائیل تا به امروز تنها دستاورد دیپلماتیک درباره صلح اسرائیل و اعراب بوده است. برطبق گزارش اداره امور خاور نزدیک وزارت خارجه آمریکا در سال ۲۰۱۴، مصر برای تأمین ثبات منطقه و همچنین محدوده وسیعی از مسائل مشترک امنیتی از جمله صلح غرب آسیا و شمال آفریقا و مقابله با تروریسم، متحدی کلیدی برای ایالات متحده بوده است؛ به همین جهت آمریکا «از سال ۱۹۷۹ تا ۲۰۱۴ حدود ۴۴ میلیارد دلار کمک نظامی- اقتصادی به مصر انجام داده است که بعد از اسرائیل بیشترین کمک خارجی دولت آمریکا بوده است و نهایتاً دولت اوباما برکناری نظامی رئیس جمهور منتخب مصر را کودتا نخواند تا بتواند به طور قانونی به کمک‌های مالی خود ادامه دهد و حتی جان کری وزیر خارجه وقت، براندازی نظامی و دستگیری رئیس جمهور منتخب مصر را بازگشت دموکراسی به مصر خواند» (Kerry, 2014: 1).

هرچند، آمریکا هرگز به طور صریح از براندازی نظامی حمایت نکرد، اما گزارش سال ۲۰۱۳ عفو بین‌الملل روشن ساخت که تجهیزات و سلاح‌های آمریکایی بوده که برای سرکوبی مخالفان کودتا استفاده شده است و البته گزارش ادامه می‌دهد که دولت آمریکا اجازه صادرات اسلحه به مصر را متوقف نکرده است. در پی مرگ و دستگیری مصریان در حوادث روز خشم، وزیر خارجه وقت آمریکا اعلام کرد «حکومت مصر باثبات است» (Clinton, 2011: 1) و جو بایدن، در گفتگو با شبکه پی بی اس گفت: «مبارک یک دیکتاتور نیست» (Biden, 2011: 1). این اظهارات در تضاد کامل با سخنرانی سال ۲۰۰۹ اوباما در قاهره بود که تأکید کرده بود: «من اعتقاد دارم که همه مردم آرزوهای یکسانی دارند از جمله آزادی بیان و حق تعیین حکومت

خود».

در شروع تظاهرات، توجه دولت اواما بر دو مطلب متمرکز بود: ثبات منطقه‌ای و فرآیند صلح. با اینکه در هفته‌های اولیه خیزش‌ها، اکثریت نهادهای سیاسی واشنگتن معتقد به ماندن مبارک در قدرت بودند، از حوادث روز خشم به بعد دولت سعی کرد به طور سراسیمه حوادث روز را دریابد و حداقل شروع به تطبیق سیاست‌هایش با حوادث کند. اواما در اوایل فوریه ۲۰۱۱ مسیرش را عوض کرد و طی تماس تلفنی با مبارک خواستار گذار به یک دولت جدید شد.

پس از اینکه اواما ایجاد تغییر در مصر را اجتناب ناپذیر می‌بیند، اولویت اصلی او انجام اصلاحات سیاسی تدریجی برای حفظ منافع امنیتی می‌شود. پس از ۱۱ فوریه اواما نشان داد که در حال پیدا کردن راه درست حمایت از امواج دموکراتیک است و بعد از انتخاب محمد مرسی به ریاست جمهوری، طی پیامی به او تبریک گفت؛ همچنین با وجود نگرانی از پیوندهای اخوان با حماس، روابط و کمک‌های عادی خود را هم حفظ کرد. البته واسطه‌گری مرسی در جریان مذاکرات آتش‌بس بین حماس و اسرائیل پس از یک هفته جنگ، باعث شد نگرانی آمریکا کاهش یابد و هیلاری کلینتون اعلام کند: «حکومت جدید مصر، مسئولیت پذیری و قدرت رهبری که این کشور را قطب ثبات و صلح منطقه‌ای ساخته بود، حفظ کرد» (Clinton, 2012: 1)؛ البته ایالات متحده در یک دید کلی، اخوان المسلمین را جریان اسلام‌گرای مخالف اهداف خود می‌دانست، اما به علت ترس از دست دادن اعتبار، سعی می‌کرد از دخالت مستقیم در کلیه حوادث تحولات عربی - مگر زمانی که به طور مستقیم منافع حیاتی‌اش به خطر بیفتد - خودداری کند؛ هرچند اصولاً آمریکا و اروپا اهرم قدرتی به جز دخالت غیر مستقیم نداشتند. این دو ملاحظه می‌تواند رفتار آمریکا در قبال کودتای جولای ۲۰۱۳ را توضیح دهد. همزمان با تظاهرات ۳۰ ژوئن و با فاصله چندصد کیلومتر، وقتی از جان کری در مورد مصر سؤال شد، پاسخ داد: «من با البرادعی، عمر موسی و به خصوص رهبران خلیج فارس صحبت کرده‌ام» (Kerry, 2013: 1). معنای تلویحی سخن او این بود که با هیچ یک از اعضای حکومت مرسی صحبت نکرده است و گفتگوی او با مخالفانی که معتقد به برکناری دولت هستند، بوده است.

ایالات متحده درحالی که هیچ مدرکی دال بر دخالت از خود به جا نگذاشت، به اهداف امنیتی خود نیز رسید. اواما معتقد بود: «در کشورهایی مثل مصر، روابط ما بر پایه امنیت طرح‌ریزی شده است، از پیمان صلح اسرائیل گرفته تا تلاش‌های مشترک علیه خشونت افراط-گرایان؛ بنابراین ما همکاری با دولت جدید را قطع نخواهیم کرد، اما ما برای اصلاحاتی که

تقاضای مردم مصر بوده است فشار خواهیم آورد» (Obama, 2014: 1). البته گزارش سال ۲۰۱۳ سازمان عفو بین الملل، بحران حقوق بشر را سیاه‌ترین وضعیت مصر در دوران مدرن این کشور دانست. این در حالی بود که در پی کشتار وسیع آگوست ۲۰۱۳، جان کری به این نکته بسنده کرد که: «لازم است مصریان داخل و خارج حکومت یک گام عقب بنشینند» (Kerry, 2013: 1).

این مسأله نشان از تسامح آمریکا در قبال قتل عام معترضین بود. نتیجه واکنش‌های متلون و پراکنده، ولی مطابق با منافع ملی اوباما این بود که ضمن جابه‌جایی قدرت و انجام اصلاحات سیاسی جزئی، هم منافع کوتاه مدت که شامل ثبات و امنیت اسرائیل است، تأمین شد و هم منافع بلندمدت دولتمردان آمریکا - که مهمترینش را گسترش دموکراسی می‌خوانند - چشم انداز بهتری برای اجرا یافت؛ هرچند نوع رفتار السیسی با مخالفان و به خصوص اخوان المسلمین مورد نقد است و نمی‌تواند مسیر گذار به دموکراسی را نمایندگی کند. تاکنون نیز نشانه‌ای دال بر اینکه آمریکا حتی به صورت محرمانه السیسی را تحت فشار گذاشته باشد وجود ندارد.

۵. لیبی: مدیریت از عقب یا رهبری در جبهه

در طول دخالت نظامی ناتو در لیبی که طی قطعنامه شورای امنیت در مارس ۲۰۱۱ آغاز شد، کاخ سفید به سیاست اوباما به عنوان مدیریت از عقب اشاره کرد؛ این اصطلاح بدان معناست که واشنگتن نیازمندی‌های رو به افزایش متحدانش را تأمین نخواهد کرد و در حالی که به متحدینش کمک سیاسی و لجستیک می‌کند، در همه جبهه‌ها به صورت نظامی وارد نمی‌شود. در شروع عملیات ناتو در لیبی، بخش اعظم نیروهای نظامی را آمریکا تهیه کرد؛ همچنین اکثر عملیات‌ها از مقرر فرماندهی ایالات متحده در ائتوتنگارت آلمان رهبری شد، اما از ابتدا آمریکا مسئولیت عملیات را بر دوش متحدانش گذاشت؛ سیاستی که در سال ۲۰۱۳ در مالی تکرار شد و آمریکا اجازه داد فرانسه، رهبری عملیات جنگی را در مالی بر عهده بگیرد و خود را به انجام عملیات پهبادی محدود کرد. پیام چنین رفتاری واضح است: آمریکا دیگر مایل به ایفای نقش کلیدی در عملیات‌های غیرپیچیده در حاشیه اروپا نیست. این برنامه چیزی است که پیشینیان اوباما سعی در روشن ساختن آن کرده بودند، اما اوباما آن را عملی کرد؛ همچنین این سیاست را به علت محدودیت بودجه دفاعی به سختی پیگیری می‌کند. توضیح اینکه بعد از بحران اقتصادی سالهای ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ که خطری جدی حتی برای امنیت ملی آمریکا ایجاد کرده بود، اوباما تصمیم گرفت طی ۱۰ سال ۵۰۰ میلیارد دلار از بودجه نظامی کم کند تا جایی

که بودجه سال ۲۰۱۳ نسبت به سال قبل حدود ۱۲ درصد کاهش یافت که از سال ۱۹۵۵ سابقه نداشت. عامل سوم که مشتق منطقی دلیل دوم است، سیاست چرخش به آسیا^۱ بود که به معنای ارزیابی و بازتخصیص مجدد منابع آمریکا در جهان به منظور افزایش حضور و تمرکز بر منطقه ی آسیا - پاسفیک است. دلیل چهارم نیز عوامل مساعد سیاسی بود که عبارتند از: قطعنامه شورای امنیت در حمایت از مداخله نظامی، موضع اتحادیه آفریقا در حمایت از دموکراسی در لیبی و موافقت وسیع در بین رهبران و مردم عرب. اواما نشان داده تا وقتی خطری جدی برای منافع حیاتی خود احساس نکند، حاضر به دخالت نظامی نیست. در مورد لیبی نیز آمریکا در لحظات آخر با بی‌میلی به عملیات ناتو اضافه شد (Zapfe, 2013: 2).

۶. بحرین و یمن

حوادث بحرین - که برای آمریکا به سبب وجود پایگاه پنجم نیروی دریایی و هم‌مرزی با بزرگترین کشور صادر کننده نفت یعنی عربستان، اهمیت استراتژیک دارد - بیشتر به علت نارضایتی در بین اکثریت شیعه نسبت به حکومت اقتدارگرای سنی این کشور است. هنگامی که در بحرین تظاهرات به سمت خشونت پیش رفت، اواما مانند لیبی به سمت حمایت از مداخله در بحرین پیش رفت و در این رابطه هیچ موضعی نگرفت؛ در عوض، موضع آمریکا انجام اصلاحات از درون کشور بود، البته در این زمینه فشار جدی به حکومت بحرین وارد نکرد که علت آن ترس از وارد شدن ایران به موضوع بود. ورود ایران به بحرینی که کشور حیاتی برای منافع ملی آمریکا در نظر گرفته می‌شود و تبعاً به خاطر همسایگی با عربستان موجب به وجود آمدن نفوذ بیشتر ایران در عربستان می‌شود، باعث شد حتی آمریکا درقبال مداخله نظامی عربستان نیز سکوت اختیار کند؛ در واقع ملاحظات استراتژیک آمریکا باعث می‌شد تا قبل از توجه به حق ملت‌ها برای انتخاب حکومت خود، به ترتیبات امنیتی توجه کند.

بعد از آنکه به دعوت حاکمان بحرینی، عربستان سربازانش را برای سرکوب معترضان بحرینی فرستاد، شکافی بین آمریکا و عربستان بوجود آمد. «طبق گزارشات، ایالات متحده سعی کرد مانع اعزام سربازان سعودی به بحرین شود. دستیار وزیر خارجه در امور خاور نزدیک، جفری فلتمن در منامه حاضر بود و سعی داشت بین مخالفان و خاندان آل خلیفه توافقی حاصل کند، اما آنچه که سعودی‌ها در مصر مبنی بر رها کردن مبارک دیدند، باعث شد تا حتی تماس تلفنی شخص باراک اواما هم به نتیجه نرسد» (Teitelbaum, 2011). دولت آمریکا، همچنان نسبت به زیاد شدن خشونت در بحرین سکوت کرد. عمومی‌ترین انتقاد از سوی

¹ Pivot to Asia

هیلاری کلینتون در اواسط آوریل انجام شد؛ او خواهان یک فرآیند سیاسی که حقوق و خواسته های همه شهروندان بحرینی را دربرگیرد بود و ادعا کرد امنیت به تنهایی نمی تواند همه چالش هایی که دولت با آن مواجه است را حل کند. دولت آمریکا تلاش می کند تا از خانواده سلطنتی بحرین حمایت کند و معتقد است بحرین اهمیت زیادی برای ثبات و جریان اقتصادی غرب آسیا و شمال آفریقا دارد.

در یمن، موضوع کلیدی برای ایالات متحده، مسأله خروج علی عبدالله صالح از قدرت بود که متحدی کلیدی برای آمریکا در برابر القاعده در شبه جزیره عربستان محسوب می شد؛ بنابراین در ابتدا از موضع گیری در حوادث یمن خودداری کرد و تنها بعد از دو ماه از شروع قیام ها، وقتی روشن شد حکومت صالح نمی تواند در مقابل امواج انقلاب مقاومت کند و در صورت قدرت گرفتن دولت دیگری در یمن که بتواند جنگ علیه القاعده را ادامه دهد منافع آمریکا تأمین خواهد گردید، دولت اوباما حمایتش را از رژیم عبدالله صالح قطع کرد. مسأله یمن زمانی جدی تر شد که القاعده توانست از قیام ها، علیه عبدالله صالح استفاده کند و کنترل بخش های جنوبی کشور را به دست بگیرد. در ابتدا، انتقادهای آمریکا از رژیم یمن حتی بعد از گشودن آتش بر روی معترضین در چندین ماه، محدود بود و به خاطر همکاری های صالح با آمریکا علیه داعش، دولت اوباما حتی برای انتقاد رسمی هم بی میلی نشان می داد. پس از آنکه نیروهای امنیتی چند استان را ترک کردند، خلأ قدرتی بوجود آمد تا القاعده آن را پر کند. گروه های تروریست از هرج و مرج به وجود آمده استفاده کردند و چند شهر در استان جنوبی را تحت کنترل درآوردند که این اتفاقات باعث ترس آمریکایی ها از شکل گیری قدرتمندتر این گروه ها در یمن - یعنی جایی که در نزدیکی میدانی نفتی سعودی است و بر گذرگاه های کلیدی انرژی نظارت دارد - شد. در ۲۱ اکتبر ۲۰۱۱، قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل درخواست پایان خشونت ها و پذیرش طرح صلح شورای همکاری خلیج فارس و جابه جایی قدرت را مطرح کرد. ایالات متحده هم خواستار انتقال فوری قدرت سیاسی شد. در نوامبر ۲۰۱۱ صالح طرح شورای همکاری را امضا کرد و راه را برای برگزاری انتخابات مجدد باز کرد.

۷. عراق: بازگشت به بازی بزرگ در منطقه

از اولویت های اصلی دولت اوباما خارج کردن سربازان آمریکایی از افغانستان و عراق بود که در سند سال ۲۰۱۰ مکرر به آن اشاره شده و در سند سال ۲۰۱۵ آن را از «موفقیت های دولت اوباما» برمی شمارد (NSS, 2015)؛ این اقدام در جهت کم کردن هزینه های نظامی ایالات متحده در جهان و منطقه؛ همچنین ملت سازی در خانه انجام گرفت، البته این سیاست مورد

انتقاد تحلیل‌گران بود و استدلال این بود که «خارج کردن کامل سربازان آمریکایی بدون در نظر گرفتن خطرات این اقدام اشتباه است. به نظر آمریکایی‌ها، یکی از دلایل نظامی که در سالهای ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ در عراق به وجود آمده بود، حضور مستقیم نظامی آمریکا به‌عنوان حافظ سیستم تقسیم قدرت آن روز بود» (Pollack & Walter, 2015: 37-38).

بعد از شروع فرآیند خروج سربازان آمریکایی، متحدان منطقه‌ای آمریکا به‌ویژه عربستان، نگرانی خود را نسبت به عقب‌نشینی آمریکا و ایجاد خلأ قدرت در عراق اعلام کردند، اما دولت آمریکا که در تلاش بود با کم کردن هزینه‌ی نظامی و بودجه نظامی خود به سیاست چرخش به سمت آسیا عمل کند، در جهت منافع ملی خویش، نیروهایش را از عراق خارج ساخت.

در سال ۲۰۱۴، گروه موسوم به «دولت اسلامی عراق و شام» تصرف سرزمینی خود در عراق را آغاز کرد، مناطقی از این کشور را به تسلط خود در آورد و به عنوان دولت مستقل اعلام موجودیت کرد. ایالات متحده آمریکا از چند جهت نیاز دید که مجدداً در عراق حضور نظامی داشته باشد. اولاً، آمریکا خود را قدرتی جهانی می‌بیند و نیاز می‌دید «حرکت تروریستی‌ای که در سند ۲۰۱۵ آن را فراملی قلمداد می‌کند و اهداف منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و ایدئولوژیک دارد را مهار کند» (NSS, 2015: 10). ثانیاً، این گروه به تهدید امنیت ملی متحدین منطقه‌ای آمریکا می‌پردازد که امنیت آنها جزو منافع آمریکا است. ثالثاً، در سوریه نتایج دلخواه آمریکا محقق نشده بود و آمریکا، عراق را به عنوان نقطه ورودی برای دخالت گسترده‌تر در سوریه می‌دید و بعد از ورود به عراق، عملاً و به طور گسترده‌تر وارد بحران سوریه شده و مسیر آموزش نظامی مخالفان اسد، هموارتر می‌گردید، «حتی به نظر می‌رسد آمریکا در نظر دارد مرکز فرماندهی در مقابله با داعش در سوریه را درون کشور عراق یا ترکیه قرار دهد» (Guardian, 2015: 1). رابعاً، خطر بازگشت صدها تن از شهروندان اروپایی و آمریکایی که به داعش پیوسته بودند به کشورهايشان وجود داشت. خامساً، تهدیدات امنیتی این گروه برای امنیت داخلی آمریکا بود. بعد از قدرت گرفتن داعش تهدید آنان برای آمریکا ملموس‌تر شد. در ژانویه سال ۲۰۱۴ البغدادی، آمریکا را مستقیماً تهدید کرد که: جنگ نیابتی در شام دیگر شما را یاری نخواهد داد. همانطوری که در عراق به شما یاری نخواهد رساند. به زودی، شما در یک منازعه ی مستقیم خواهید بود. در ژانویه سال ۲۰۱۵ عدنانی سخنگوی داعش، حامیان گروه را واداشت تا «در اروپا و غرب، کافر و هر جای دیگر، صلیبی‌ها را هر کجا که یافتند، در سرزمینشان هدف بگیرند» (Katzman and et.al, 2015: 6)؛ این تهدیدات با کشته شدن دو تن از شهروندان آمریکایی عینیت یافت. این خطرات امنیتی باعث شد آمریکا در پی کنترل داعش بوده و اعلام

کند که هدفش تضعیف و نهایتاً شکست دادن این گروه است. البته باید دانست که شکستن محور ایران - سوریه، قطعاً جزو منافع ملی آمریکا است و این مسأله «باعث می‌شود تا زمانی که مخالفان لیبرال دولت سوریه به برتری نظامی برسند، آمریکا تروریست‌های تکفیری را حتی از نظر نظامی تغذیه کند تا دولت اسد نتواند با استفاده از برتری نظامی خود به جنگ داخلی خاتمه دهد» (Brookings, 2012: 1).

«هرچند به نظر می‌رسد نهایتاً آمریکا قادر است تهدید گروه داعش را با اقتدار نظامی از بین ببرد، اما تحقق این مسأله به استراتژی آمریکا برای حل معضلات منطقه بستگی دارد» (Brookings, 2015: 1)؛ یعنی تا زمانی که کنار رفتن اسد از قدرت جزو منافع ملی آمریکا تعریف شود و بازیگر سومی که منافع آمریکا را در سوریه تأمین کند وجود نداشته باشد، آمریکا مجبور است تروریست‌های تکفیری را حفظ کند؛ از طرف دیگر، مشکل آمریکا در جنگ با تروریست‌ها، فراتر از این گروه‌ها بوده و تا زمانی که جنگ‌های داخلی منطقه به خصوص جنگ داخلی سوریه پایان نگیرد، خطر سرازیری جنگ به عراق وجود دارد و تروریست‌های تکفیری محل امنی برای سازماندهی، آموزش و اجرای عملیات‌های خود خواهند داشت.

اینکه آیا آمریکا سعی در یکپارچه‌سازی ملت عراق دارد یا به خودمختاری طایفه‌ای در عراق می‌اندیشد، مطلب مهم و نسبتاً نامشخصی است. فقط می‌توان حدس زد با توجه به حجم وسیع معضلات منطقه، آمریکا خود را درگیر مرزبندی جدید نکند و تنها به یکپارچگی عراق تحت نظام سیاسی و نظامی متشکل از شیعیان، سنی‌ها و اکراد بپردازد. به نظر می‌رسد برای اظهار نظر درباره تأثیر سیاست‌های اوباما در عراق زمان بیشتری نیاز است. «از طرف دیگر هرچند چشم انداز برتری نظامی بر داعش مثبت ارزیابی می‌شود، اما آینده تفاهم سیاسی و تقسیم قدرت در عراق بین گروه‌های مختلف روشن نیست؛ زیرا امروزه هویت عراقی بسیار کم رنگ است و تقسیم بندی سه‌گانه سنی، کرد و شیعه است که نقش اصلی را ایفا می‌کند» (Brookings, 2015: 1).

۸. سوریه جدید: جنگ برای ژئوپلیتیک

مناقشه سوریه از ابتدای خیزش‌های عربی در سال ۲۰۱۱ همچنان به عنوان یکی از مشکل‌سازترین مسائل سیاست خارجی در جامعه بین‌المللی باقی مانده است. در آمریکا نظر واحدی درباره اهمیت سوریه وجود ندارد. کسانی با این استدلال که سوریه جزو منافع حیاتی آمریکا نیست؛ زیرا نه متحد ماست، نه تولید کننده نفت است، نه یک شریک تجاری است و نه حتی یک دموکراسی است، مداخله را رد می‌کنند. استدلال موافقان دخالت که به خصوص بعد

از آگوست ۲۰۱۴ جو غالب را به دست گرفتند عبارتست از: مسأله‌ی نوع دوستی. بیش از ۲۰۰ هزار نفر طی سه سال نخست جنگ سوریه کشته شده اند که دو برابر تعداد کشته‌های جنگ بوسنی است. دلیل اصلی مداخله نظامی اروپا و آمریکا در بوسنی، آمار بالای کشته‌شدگان اعلام شده بود. دوم، مسأله تروریسم است که وجود جنگ‌های داخلی، پناهگاه مناسبی برای گروه‌های سلفی پدیدآورده است. سومین مسأله، استدلالی اصولاً استراتژیک هست مبنی بر اینکه ممکن است آمریکا در سوریه منافع ناخواسته باشد، ولی آمریکا تقریباً در تمامی کشورهای همسایه سوریه منافع دارد. ترکیه، هم پیمان ناتو است. عراق، امروزه دومین تولیدکننده بزرگ نفت در اوپک است و همچنین جنگ داخلی عراق، دیگر تولیدکنندگان نفت مانند کویت، عربستان سعودی و حتی ایران را تهدید می‌کند. اردن، متحدی شکننده برای آمریکا است که ثباتش با امنیت اسرائیل در ارتباط تنگاتنگ است و همچنین خود اسرائیل نزدیکترین متحد آمریکا در منطقه است و این همه درحالیست که خطر سرازیری منازعه از داخل سوریه به تمام کشورهای مجاور قوت گرفته است. لبنان و اردن، به دلیل حجم زیاد پناهندگان دچار مشکل اقتصادی شده‌اند، البته اروپا نیز کم و بیش با این مشکل مواجه است. جنگ داخلی سوریه احتمال درگیری نظامی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی را افزایش داده که مثال آن، انهدام هواپیمای نظامی روسیه توسط ترکیه است (Pollack, 2014: 2). اما تنها در نیمه آگوست ۲۰۱۱ بود که اوپاک در پی درگیری‌های وسیع در سوریه، موضع رسمی گرفت و از فشار اسد خواست از قدرت کنار برود. اوپاک، مقاومت زیادی در برابر فشارها برای حمایت نظامی از مخالفان داشت. «مخالفان داخلی اوپاک نیز که شامل افرادی مثل جان مک کین سناتور کهنه‌کار آمریکایی بود، خواستار این بودند که آمریکا به حمایت تسلیحاتی از مخالفان بپردازد» (Rugh, 2013).

«حتی زمانی که دولت ترکیه هم‌صدا با سعودی‌ها، اردن و دیگر دولت‌های خلیج فارس خواستار تشکیل یک جبهه سنی مخالف ایران و سوریه شدند و دیوید پترائوس رئیس سازمان سیا، پیشنهاد تشکیل طرحی برای تجهیز و آموزش مخالفان دولت سوریه داد که وزیر دفاع وقت لئون پنتا، وزیر خارجه وقت هیلاری کلینتون و ژنرال مارتین دمپسی، رئیس ستاد مشترک ارتش نیز این طرح را تأیید کردند، اوپاک یک تنه مخالفت کرد و در عوض با برداشتن چندین گام سعی در حمایت از مخالفان کرد» (Dempsey, 2015: 1). دولت آمریکا، اول، به صورت کاملاً آشکار در منازعه سوریه موضع‌گیری کرد. از تابستان سال ۲۰۱۱ اوپاک به صورت عمومی به محکوم کردن فشار اسد به دلیل ادامه خشونت‌ها پرداخت و خواستار کناره‌گیری او از

قدرت شد. دوم اینکه، اوباما وارد تلاش‌های دیپلماتیک برای پایان دادن منازعه شد و به طور کامل از تلاش‌های سازمان ملل و کشورهای عربی حمایت کرد و دولت وی به طور منظم و با هدف مشخص قانع کردن روس‌ها برای کاهش حمایت دیپلماتیک از بشار اسد، به مشورت و چانه‌زنی با رهبران جهان عرب، اروپا و دیگر مناطق دنیا پرداخت. سوم اینکه ایالات متحده کمک‌های غیر نظامی غیرکشنده بسیار زیادی به مخالفان بشار اسد کرد. این کمک‌ها شامل غذا، پناهگاه، نیازهای پزشکی، وسایل ارتباطی و دیگر نیازهای غیرنظامی بود. چهارم، ایالات متحده به طور مداوم بعضی مخالفان مسلح را در کشور اردن آموزش نظامی داده و کمک‌های نظامی محدود و کنترل شده را به مخالفان مسلح سوریه می‌داد (Rugh, 2013: 23). ولی مخالفان اوباما معتقدند که او به اندازه کافی به مخالفان بشار اسد کمک نکرده است. آنها معتقدند که اوباما می‌توانست این مخاصمه را با انجام دخالت نظامی پایان دهد یا حداقل تسلیحات مورد توجهی را برای شورشیان تهیه کند. منتقدان معتقدند که اوباما می‌بایست به طور قوی‌تری وارد این مسأله می‌شد (Pollack and Walter, 2015: 5).

اما بی‌میلی اوباما برای تهیه کمک‌های نظامی مستقیم به مخالفان سوری دو پایه‌ی اساسی داشت: نخست اینکه سلاح‌های پیشرفته آمریکایی می‌توانست در آن زمان در اختیار مخالفان آمریکا قرار گرفته و علیه منافع این کشور مورد استفاده قرار گیرد (در حقیقت مقامات رسمی آمریکا، زمانی را که اتحاد شوروی به افغانستان تجاوز کرد و واشنگتن برای جنگجویان افغانی موشک‌های پیشرفته تهیه کرد و ایالات متحده قادر به بازپس‌گیری آن سلاح‌ها پس از خروج اتحاد شوروی نبود، به خوبی به یاد می‌آوردند). امروزه، مخالفان لیبرال سوری، بی‌نظم و بسیار پراکنده هستند و هیچ رهبری واحدی که تنها دریافت‌کننده حمایت نظامی آمریکا باشد وجود ندارد؛ از آن مهم‌تر اینکه برخی گروه‌های مخالف رژیم اسد در لیست گروه‌های تروریستی در آمریکا قرار دارند؛ مانند جبهه النصره که این باعث می‌شود مقامات آمریکایی از نظر قانونی نتوانند به آنها کمک کنند. دومین دلیل بی‌میلی اوباما برای مسلح‌سازی شورشیان این است که بالا بردن دخالت آمریکا می‌تواند ریسک قرار دادن سوریه به داخل یک جنگ نیابتی با ایران یا روسیه و یا هر دو را داشته باشد. دولت اوباما منافع چشمگیری در روابط دیپلماتیک با روسیه دارد - که از مهمترین آنها پرونده هسته‌ای ایران و موضع روسیه در قبال این مسأله است - که باعث می‌شود مایل نباشد با اقداماتش در سوریه، این رابطه را به خطر اندازد؛ به خصوص در شرایطی که دولت اوباما، تلاش عمده‌ای را برای اقدامات دیپلماتیکی انجام می‌دهد که روسیه بازیگر کلیدی در آن است. ایالات متحده به دنبال همکاری با روسیه در هر دو موضوع ایران و

سوریه است و مایل نیست که حرکت‌هایش در یکی از موضوعات، شانس موفقیت در موضوع دیگر را به خطر بیندازد. اصولاً از مشخصه‌های دولت اوباما این است که چنین تصمیماتی را با دقت، تأمل و در نظر گرفتن تمام هزینه و فایده‌ها اتخاذ می‌کند؛ چنانکه بعد از اینکه در سوریه از سلاح شیمیایی استفاده شد و دولت اوباما تلاش‌های دیپلماتیک و تبلیغاتی زیادی را برای دخالت نظامی در سوریه دنبال کرد، مجدداً به‌خاطر عدم همراهی روسیه و چین از تصمیم خود عقب نشست تا ثابت کند در زمینه استفاده از منابع نظامی، روش دولت او با منش جرج بوش تفاوت محسوسی دارد.

در مجموع به نظر می‌رسد اوباما در موضوع سوریه از استراتژی امنیت ملی خود پیروی کرده است. آمریکا هیچ نوع اقدامات یک‌جانبه یا نظامی که به طور چشم‌گیر آمریکا را وارد میدان جنگ داخلی سوریه کند انجام نداد، اما به خصوص بعد از هجوم داعش به عراق، آمریکا مصمم شد که به جنگ داخلی سوریه پایان دهد و در این راستا بهترین راهبرد را ساخت و تجهیز نیروی سوم در معادلات سوریه می‌داند؛ به این معنا که گروه‌های لیبرال مخالف در کنار دولت اسد و سلفی‌های تکفیری، نیروی مؤثر در وقایع سوریه شوند. البته طبق گفته آمریکایی‌ها، این اقدامات چندین سال طول خواهد کشید و سرنوشت آن در حاله‌ای از ابهام است. در مجموع، می‌توان گفت موضع و استراتژی دولت اوباما در قبال بحران سوریه مشخص نیست. «هرچند به تازگی دولت اوباما استراتژی جدیدی برای مقابله با جنگ‌های داخلی در عراق و سوریه تنظیم کرده است، اما این استراتژی اشکالات نظامی و سیاسی زیادی دارد» (Pollack, 2014: 5) و از طرفی به نظر می‌رسد طبق اظهارات رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا «منابع کافی برای اجرای این استراتژی تخصیص پیدا نکرده است» (Dempsey, 2015: 1).

نتیجه‌گیری

پرسش اساسی که بار دیگر مطرح می‌شود آن است که اساساً استراتژی اوباما در غرب آسیا و شمال آفریقا چیست؟ اوباما برخلاف میل حکومت پاکستان، نیروهای نظامی را برای کشتار اعضای القاعده فرستاد. او اعلام کرد: اگر ما اطلاعات قابل اعتنایی درباره اعضای رده بالای تروریست‌ها داشته باشیم و رئیس جمهور پرویز مشرف، عملی انجام ندهد، ما انجام خواهیم داد. اوباما در موضوع افغانستان، سیاست پیشنهادی جو بایدن مبنی بر اینکه عدم تمرکز بر جنگ با طالبان روی زمین تا زمانی که آنها خطر مستقیمی برای ایالات متحده نیستند و بمباران القاعده از آسمان را پذیرفت. اوباما، طبق وعده خود نیروهای ویژه ای را بدون اجازه‌ی دولت

پاکستان برای کشتن بن لادن در حالی فرستاد که معاون رئیس جمهور و وزیر دفاع از خطر بالای عملیات بیم داشتند. او نسبت به جرج بوش به طور چشمگیری استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین را حتی وقتی این عمل قانوناً مشکوک و کاملاً یک‌جانبه‌گرایانه بود، افزایش داد. از طرفی، اوباما اکراه زیادی برای استفاده از نیروی نظامی در موضوعاتی که به طور مستقیم منافع حیاتی آمریکا را تهدید نمی‌کند، داشت. او تمایل بسیار زیادی داشت که موضوع هسته‌ای ایران را از راه دیپلماتیک پیگیری کند تا جنگ مستقیم با ایران. او برای بمباران مواضع بشار اسد بی‌میلی نشان داد چون مایل نبود در باتلاق جنگ داخلی سوریه فرو افتد. حتی در مداخله نظامی در لیبی، اوباما تمایل کمتری نسبت به رهبران انگلیس و فرانسه نشان داد؛ در حالی که بوش، جنگ با تروریسم را به نحوی وسیع تعریف کرده بود و به اسم عملیات ضدتروریستی، مقدار بسیار زیادی خون و سرمایه برای جنگ با کسانی که توانایی یا میلی برای به خطر انداختن منافع حیاتی آمریکا نداشتند صرف کرد، اوباما نیروی نظامی ایالات متحده را صرفاً در زمانی که تهدیدی مستقیم برای منافع حیاتی آمریکا وجود داشته باشد به کار می‌گیرد. پوشش اقدامات دولت آمریکا در ائتلاف ضد داعش بشردوستانه می‌باشد، ولی هسته اصلی اقدامات نظامی او در غرب آسیا و شمال آفریقا، عملیات ضدتروریستی محدود، اما تأثیرگذار است.

دلیل اوباما برای این نوع انتخاب‌ها، افکار عمومی داخل آمریکا است. اوباما با فهم دقیقی در انتخابات سال ۲۰۱۲، تأکید به تمرکز روی ملت‌سازی در آمریکا می‌کرد. از ابتدای دولت اوباما تیم سیاسی او متوجه شده بود که سیاست خارجی اوباما با دو خطر اصلی مواجه است؛ اگر تعداد زیادی سرباز آمریکایی در غرب آسیا و شمال آفریقا کشته شود او خطر از دست دادن حمایت دموکرات‌ها را خواهد داشت و اگر اجازه تعرض به منافع حیاتی آمریکا را دهد، خطر ضعیف‌نامیده‌شدن توسط جمهوری خواهان به وجود خواهد آمد. راه حل آن نیز خارج کردن سربازان آمریکایی از مناطق و در عین حملات هوایی در صورت نیاز بود. فارغ از اینکه، این سیاست درست است یا خیر، از نظر سیاسی موفق بود. استراتژی منطقه‌ای اوباما کلان، الهام‌بخش یا ایده‌آلیستی نبود. باراک اوباما واقع‌گرا بود و این همان چیزی بود که مردم آمریکا می‌خواستند. در واقع هرچند اوباما در طول دوره ریاست جمهوری دستور استفاده از نیروی نظامی در هفت کشور را صادر کرد، اما به گفته او اگر آمریکا از یک دهه‌ی گذشته چیزی یاد گرفته باشد، این است که جنگ به طور کلی و به خصوص جنگ‌های غرب آسیا و شمال آفریقا هرچیزی که باشند، بسیط و ساده نیستند.

منابع:

- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. (۱۳۹۲). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران، انتشارات سمت.
- قاسمی، فرهاد. (۱۳۹۳). اصول روابط بین الملل. تهران، نشر میزان.
- قوام، سیدعبدالعلی. (۱۳۹۳). روابط بین الملل، نظریه‌ها و رویکردها. تهران، انتشارات سمت.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۹۳). تحول در نظریه‌های روابط بین الملل. تهران، انتشارات سمت.
- ملکی، محمدرضا و فرزاد محمدزاده ابراهیمی و سید جواد امام جمعه‌زاده. (۱۳۹۵). «سیاست خارجی آمریکا در پرتو راهبرد محور آسیایی دولت اوباما». فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، سال نهم، شماره ۳۳.

- Obama, Barack. (2006). **The Audacity of Hope: Thoughts on Reclaiming the American Dream**, US, Crown/Three Rivers Press.
- Zakaria, Fareed. (2008). **The Post-American World and the Rise of the Rest**, London: Penguin Books.
- Nye, Joseph. (2006). "Transformational Leadership and U.S. Grand Strategy". **Foreign Affairs**, Vol. 85, Issue 4.
- Pollack, Kenneth. (2014). "Building a Better Syrian Opposition Army: the How and Why". **Center for Middle East Policy at Brookings**, No. 35.
- Pollack and Barbara. (2015). "Escaping the Civil War Trap in the Middle East". **The Washington Quarterly**, Vol. 38(2).
- Rugh, Wikkiam. (2013). "Obama's Policy Towards Syria". **The Fletcher Forum of World Affairs**, Vol. 37(3).
- Zapfe, Martin. (2013). "The 2014 NSS: Towards an Obama Doctrine?". **CSS Analysis in Security Policy**, No. 134.
- Austin, Lloyd. (2015). "The Middle East in Transition". **a Brookings Center for Middle East Policy**, United States Central Command Conference.

- Haass, Richard. (2008). "Restoring the Balance: A Middle East Strategy for the Next President". **A CFR – Saban Center at Brookings Book.**
- Katzman, K, Blanchard, C. M., Humud, C. E., Margesson, R., & Weed, M. C. (2014). "The Islamic State Crisis and U.S. Policy". **Congressional Research Service.**
- Brookings. (2012). "Options for U.S. Policy in Syria". available at: **<http://www.brookings.edu>**
- Brookings. (2015). "The Middle East in Transition". accessible at: **<http://www.brookings.edu>**
- Byden, Joe. (2011). "Newsmaker interview", accessible at: **<http://www.pbs.org>**
- Clinton, Hillary. (2011). "US urges restraint in Egypt". says government stable, accessible at: **<http://www.reuters.com/article>**
- Cordesman, Anthony. (2015). "All Spin and No Substance: The Need for a Meaningful Obama Strategy". Center for Strategic and International Studies, January 21, accessible at: **<https://www.csis.org>**
- Dempsey, Martin. (2015). "Posture Statement ". accessible at: **<http://www.armed-services>**
- Doran, Michael. (2015). "Obama's Secret Iran Strategy". **mosaic advancing Jewish thought**, accessible at: **<http://mosaicmagazine.com>**
- Petraeus, David. (2015). "Capitol Hill in Washington". accessible at: **<http://www.theguardian.com>**
- Kerry, John. (2013). "speaks at a press conference at Ben Gurion airport in Tel Aviv". accessible at: **<http://www.theguardian.com>**
- Kerry, John. (2013). "Remarks by Secretary of State on Egypt". accessible at: **<http://www.state.gov/secretary>**
- Kerry, John. (2014). "Meeting with Egyptian President al-Sisi". accessible at: **<http://www.state.gov>**
- "National Security Strategy". (2010). the Whitehouse, Washington, available at: **<https://www.whitehouse.gov>**.
- "National Security Strategy". (2015). the Whitehouse, Washington, available at: **<https://www.whitehouse.gov>**

- Obama, Barack. (2011). "Remarks by the President on the Middle East and North Africa". accessible at: **<https://www.whitehouse.gov>**
- Teitelbaum, Joshua. (2011). "Saudi Arabia, Iran, and America in the wake of the Arab Spring". available at: **<http://besacenter.org>**